من و اماس

من بیمار و شهر من؛ رَابطه‌ای مبهم!

مریم پیمان

● زنی میان‌سال من را کنار می‌زند. هیچ عبارتی مثل عذرخواهی و درخواست از او نمی‌شنوم که توجیه‌کننده حرکت او باشد. جای من را تسخیر می‌کند و بی‌توجه به من یا افراد منتظر، کارتی آشنا را به خانم کارمند نشان می‌دهد. «من «اماس» دارم و نمی‌توانم منتظر بمانم. کارم را زود انجام بدهید!» خنده و عصبانیت در من برانگیخته می‌شود. مدارکش را تحویل می‌دهد. بدون مشکل راه می‌رود و می‌نشیند. با خودم تأمل می‌کنم؛ «آیا من حق دارم به بهانه ابتلا به یک بیماری حقوق افراد دیگر را نادیده بگیرم؟ انتظار چندین‌دقیقه‌ای در یک اداره گرم تا چه اندازه می‌تواند در بیماری من مؤثر باشد؟ آیا نگاه‌های عجیب دیگران وقتی بشنوند من «اماس» دارم، اما سالم به نظر می‌رسم به مناقشه در نوبت در یک صف منتهی نمی‌شود؟ چه باید کرد؟» به جای خالی خانم بیمار نگاه می‌کنم. کنار من بازایستاده است. هنوز چنددقیقه از ورود او به ساختمان نگذشته است. «خانم! من گفتم مریضم. چرا به کار من زودتر رسیدگی نمی‌کنید؟» بدون هیچ فکر و ترسی از واکنش کسانی که خواهند شنید، او را مخاطب قرار می‌دهم؛ «خانم من هم «اماس» دارم. می‌خواهید کارت هم نشان بدهم. خب! دودقیقه ایستادن که چیزی نمی‌شود. چرا حق دیگران را ضایع می‌کنید؟» دختر باشهامتی که این حرف‌ها را زد نمی‌شناسم. آب دهانم را می‌بلعم تا ترس پس از حرفم را پنهان کنم. زن به من نگاه می‌کند و بدون حرفی سرش را پایین می‌اندازد و به سمت صندلی‌اش برمی‌گردد. با پرسش‌های مردم و کارمند درباره «اماس» و سابقه بیماری‌ام احاطه می‌شوم و تنهایی‌ام شکسته می‌شود. باز از خودم می‌پرسم؛ «آیا بیان مسئله خصوصی در محیط عمومی و فریاد بیماری زدن برای من چیزی بیش از حس ضرورت آگاهی‌بخشی به مردم درباره بیماری -نه ناشناخته، بلکه به بدی شناخته‌شده «اماس»- است؟ آیا تاکنون به دلیل بیماری‌ام حقوق همشهریانم را نادیده گرفته‌ام؟ آیا قانون در تسهیل روند شرایط بیماری بیش از موارد دارویی و درمانی راهی برای بهتر زندگی‌کردن در شهر برای من و بیماران دیگر اندیشیده است؟» با خودم لبخند می‌زنم. بارها شنیده‌ام که قانون نقص‌های جدی‌تری دارد، اما حمایت‌های اندک؛ مثل برچسب پارک در مناطق ممنوع یا ارائه دارو به بیماران ویژه درِ منزل، کمک برای حمایت و مراقبت از فرزندان بیماران و... کارهای ساده‌ای است که با همکاری سازمان‌های حمایتی و نهادهای دیگر در کشورهای مختلف برای بهبود شرایط زندگی بیماران اندیشیده شده است. اینجا «اماس» یک بیماری صعب‌العلاج است که مسیرهایی چون کار و حضانت را دشوارتر می‌کند و بسیاری از بیماران آن را از نزدیکانشان هم پنهان می‌کنند، اما همه‌چیز دشوار نیست؛ به ساختمان بزرگ اداری روبه‌روی داروخانه طرفه خیره می‌شوم. دستم را به کمرم می‌زنم. صدایش در گوشم می‌پیچد؛ «دلم ربوده لولی‌وشی است شورانگیز...»، این داروخانه را دوست دارم. هنوز خاطره تلخی از آن ندارم؛ پزشک‌ها و کارمندان همراه و دلسوز، عصرهای خنک و کولر قوی و گرفتن دارو بدون دردسر. هرچند دسترسی به نشانی آن سخت است و زمان‌بر، اما برایم دشواری شیرینی را تابه‌حال به‌همراه داشته است.

بررسی آماری روند افزایشی ازدواج دختربچه‌ها

زندگی بازی

معصومه اصغری: زنی به همراه زنان و دختران دیگری دورم حلقه زده بودند و به‌عنوان میهمان جدید پذیرایی گرمی کردند و صحبتی بینمان گل انداخت. دختران لبخندهای ملیحی داشتند و عقب‌تر نشسته بودند و ظواهر و طلاهایی که به سر و گوش و گردن تعداد دیگری از آنان بود، حکایت از تازه‌عروس‌بودن‌شان داشت. زنی که کنارم بود، با مهربانی دستی به شانه‌ام زد و گفت چرا ازدواج نکرده‌ای؟ گفتم، پیش نیامده و اینکه در تهران شرایط با اینجا متفاوت است و ما باید کار کنیم. وقتی گفتم ۳۵ سالم است، چشمانش گردتر شد و «واقعا» را کشیده‌تر گفت و ادامه داد: «من یک سال از تو کوچک‌ترم و سه دختر دارم». برای اینکه فضا را تغییر دهم، گفتم: «لذت سه دختر‌داشتن برای من همیشه آرزو بوده؛ چون مادر خودم هم سه دختر دارد».

تلاشم برای توقف این بحث در اتاقی که جدا از مردان بود، موفق نبود و یکی دیگر از زنان درحالی‌که لب از قلیان محلی و جالبی که در بغل گرفته بود، برمی‌داشت، رو به من کرد و گفت: «حالا بگو به من می‌خورد چند سالم باشد؟» گفتم: «۳۷، ۳۸، زیر ۴۰ هستید». گوشه لبش را کج کرد و دوباره پکی به قلیان زد و گفت: «دقیقا ۴۰ سالم است». زن داستانی غم‌انگیز و کوتاه را گفت و سکوت اتاق را گرفت: «۲۰ ساله که بیوه‌ام! ۲۰ سالم نشده بود که به مردی ۹۲ساله عقدم کردند و یک سال بعد مُرد!». زن خوش‌خنده و خوش‌رویی بود که در مقابل آن همه زن فامیلش برایم از این درد می‌گفت و بعد می‌خندید. گفتم چرا دوباره ازدواج نکردی؟ و به جای او پیرزنی که اشتراکی از قلیان استفاده می‌کرد، «نمیشه» کشداری را گفت و فهمیدم که مادر آن زن است. از میان زنانی که در اتاق بودند و من را به چشم موردی عجیب نگاه می‌کردند، زنی خوش‌خنده و زیبا، وقتی سنم را گفتم، جلوتر آمد و کنارم نشست و گفت: «من شش تا دختر دارم، شوهرم پسر می‌خواهد؛ ولی می‌دونی؛ من از تو کوچک‌ترم و دوباره خندید». تلاشم برای داشتن واکنش طبیعی سخت بود؛ مخصوصا وقتی قبول شرایط را در بین آن زنان و دختران این‌قدر درونی می‌دیدم.

یکی از زنان از ابتدای ورودم به این خانه بزرگ و عیال‌وار همراهم بود و می‌توانست خوب فارسی صحبت کند. گوشواره سنگین و آویز سر و گردن آن‌چنانی نداشت و صورت اصلاح‌نشده‌اش احتمال ازدواج‌نکردنش را می‌داد. می‌گفت: اگر دختران در همان سنین کم ازدواج نکنند و درس هم نخوانند، همین‌طور باید تنها بمانند. «نمیشه» و «نشد»هایی که در پاسخ به سؤال‌های مکرر من برای تغییر در این شرایط می‌گفت، عین یک قفل به دهانم می‌نشست و نمی‌توانستم ادامه بدهم. از او پرسیدم حتی از سنی به بعد که دیگر ازدواج‌کردن هم احتمال ندارد، باز هم نمی‌توانی برای خودت و حتی اصلاح صورت خودت تصمیم بگیری و او باز هم «نمی‌شود»ی را در جواب مقابلم می‌گذاشت.

از میان دخترانی که در اتاق اختصاصی خانم‌ها بودند، یکی در حال سوزن‌دوزی بود که بعدا گفتند قرار است بعد ماه رمضان عروسی کند و دو نفر دیگر جزء شش دختر همان زن بودند که از من کوچک‌تر بود و قول آنها را هم به مردان خانواده‌ای دیگر داده بودند. از آن زن پرسیدم که وقتی خودت این‌قدر زود ازدواج کردی و می‌دانی چقدر زندگی سخت می‌گذرد، چرا نمی‌گذاری دخترانت درس بخوانند و هر وقت خودشان خواستند، ازدواج کنند؟ جوابش برایم کوتاه و سرکوب‌کننده بود، گفت: «خودشان هم می‌خواهند». بعد ادامه داد: «دختران اینجا می‌دانند اگر الان ازدواج نکنند، از همه‌چیز محروم می‌شوند».

بعد از شام که در جمعی صمیمی‌تر نشستیم و دختران بگووبخندی به راه انداخته بودند، این رضایت یا شاید اجبار درونی‌شده در حرف‌ها و برنامه‌های زندگی‌شان به‌خوبی دیده می‌شد. آنها در شرایط تا حد زیادی گریزناپذیر هستند که شاید به این زودی‌ها اجبار و تحکم درونی آن را درک نکنند و بعدها که درک کنند، مثل مادرشان، روی حق طبیعی‌شان برای زندگی چشم می‌پوشند.

روایت زیسته‌ام را می‌چسبانم به آمار اخیری که از ازدواج دختران خراسان‌رضوی، به‌عنوان رتبه اول ازدواج کودکان در کشور اعلام کرده‌اند. نمی‌شود گفت آن زنان و دختران در سیستان‌وبلوچستان که چهره‌های مهربان و میهمان‌نوازشان از جلوی چشمانم دور نمی‌شود، زنانی خوشبخت نبودند و رضایت‌شان از زندگی‌شان کم بوده است. نمی‌توان گفت که این زنان از زنانی که همین حالا در ادارات دولتی و خصوصی پایتخت باید کارهای بیرون و خانه و همسر و بچه و... را با هم انجام دهند و در این شلوغی و آلودگی، مرتب و زیبا و سالم هم بمانند، شرایط و امکانات و رضایت بیشتر یا کمتری دارند؛ اما این را می‌توان گفت که آنها در این شرایط‌شان انتخابی ندارند. شرایط سخت در انتخاب‌های مهم زندگی ازجمله ازدواج در سنین پایین در همه نقاط دنیا و همه شهرهای ایران خودمان وجود دارد؛ اما در برخی از شهرها این انتخاب با سد و مانع بزرگ عرف اجتماعی مواجه است. عرفی که (براساس آمار رسمی به ترتیب) در برخی از استان‌ها مانند سیستان‌وبلوچستان، خوزستان، خراسان جنوبی، آذربایجان شرقی و غربی، فارس، زنجان، همدان، مازندران و در نهایت در تهران بیشتر از استان‌های دیگر است.

تعداد ازدواج ثبت‌شده (بسیاری از این ازدواج‌ها یا ثبت نمی‌شوند یا با تأخیر ثبت می‌شوند) دختران کمتر از ۱۵ سال در سال ۸۵ یعنی بیش از یک دهه قبل که جریان نسلی را تغییر می‌دهد، ۳۳هزار و ۳۸۳ مورد بوده است. تعداد دختران ازدواج‌کرده در گروه سنی ۱۵ تا ۱۹ سال سال ۸۵ هم بیش از ۲۸۴هزار مورد بوده است

کامیل احمدی، انسان‌شناس و پژوهشگر، چندی قبل در نشست «آسیب‌شناسی ازدواج کودکان» اعلام کرد که طبق آمارهای رسمی خراسان رضوی رتبه نخست ازدواج کودکان در کشور را دارد. او اعلام کرده است که ۱۳.۷ درصد ازدواج‌های مناطق شهری و ۱۹.۶ درصد ازدواج‌های مناطق روستایی در کمتر از ۱۸سالگی انجام می‌شود.

به گزارش «شرق» براساس آمار سازمان ثبت احوال کشور در سال ۹۳ در مجموع کل استان‌ها (آمار تفکیکی استان‌ها روی سایت نیست) ۴۰هزارو ۴۰۴ کودک کمتر از ۱۵ سال ازدواج کرده‌اند. این عدد در سال ۹۴ به ۳۷هزارو ۱۱۷ کودک و در ۹ماهه سال ۹۵ (آخرین آمار موجود) به ۲۹هزارو ۷۱۰ کودک رسیده است. این آمار مربوط به کودکان زیر ۱۵ سال است و اگر گروه سنی ۱۵ تا ۱۹ساله‌ها را هم در این بررسی محاسبه کنیم، رقمی بسیار بیشتر به دست می‌آید. بر این اساس در سال ۹۳ بیش از ۲۱۴هزار دختربچه به‌عنوان زوجه در آمار سازمان ثبت احوال ثبت شده‌اند. این عدد در سال ۹۴ به ۱۹۶هزار و ۵۹۲ دختربچه و در ۹ماهه سال ۹۵ هم به ۱۵۱هزارو ۶۴۱ دختربچه رسیده است.

در گزارشی میدانی بین دخترانی که به دلیل ازدواج از ادامه تحصیل بازمانده‌اند، بیشترین دلیل برای ازدواج دختران تمایل آنها به مستقل‌شدن و خروج آنها از خانه پدری و آزادی بیشتر اعلام شده است. دلیلی که خیلی زود در زندگی زناشویی به اختلاف و سرکشی دختران جوان از مطالبات همسر و در نهایت طلاق منجر می‌شود. چه اگر این دلیل جزء مهم‌ترین دلایل نبود، این دختران باید به‌عنوان موجوداتی مطیع و سربه‌زیر مطیع اوامر همسر می‌بودند و منجر به آماری تکان‌دهنده از طلاق در سنین پایین نمی‌شدند. آمار سازمان ثبت احوال نشان می‌دهد که تعداد طلاق‌های سال ۹۳ که سن زوجه کمتر از ۱۵ سال بوده است هزارو ۲۶۷ مورد و تعداد طلاق‌هایی که سن زوجه در گروه سنی ۱۵ تا ۱۹ سال است، ۱۸هزار و ۵۱۰ مورد بوده است. این آمار در سال ۹۴ در دختران کمتر از ۱۵ سال هزارو ۲۴۹ مورد و در گروه سنی ۱۵ تا ۱۹ سال ۱۸هزار و ۱۹۵ مورد طلاق بوده است. همچنین تعداد طلاق‌های ۹ماهه سال ۹۵ که سن زوجه کمتر از ۱۵ سال بوده، ۸۷۱ مورد و تعداد دختران طلاق‌گرفته در گروه سنی ۱۵ تا ۱۹ سال این دوره زمانی هم ۱۳هزار و ۷۳۳ مورد بوده است.

نکته حائز اهمیت و نگران‌کننده این است که این آمار به نسبت دوره‌های زمانی گذشته رو به کاهش نیست و روند افزایشی خود را در هر دو گروه ازدواج و طلاق حفظ کرده است. به ترتیبی که تعداد ازدواج ثبت‌شده (بسیاری از این ازدواج‌ها یا ثبت نمی‌شوند یا با تأخیر ثبت می‌شوند) دختران کمتر از ۱۵ سال در سال ۸۵ یعنی بیش از یک دهه قبل که جریان نسلی را تغییر می‌دهد، ۳۳هزار و ۳۸۳ مورد بوده است. تعداد دختران ازدواج‌کرده در گروه سنی ۱۵ تا ۱۹ سال، در سال ۸۵ هم بیش از ۲۸۴هزار مورد بوده است.

در همین حال تعداد طلاقی که از دختران کمتر از ۱۵ سال، در سال ۸۵ به ثبت رسیده است ۶۳۸ مورد و تعداد طلاق‌های گروه سنی ۱۵ تا ۱۹ سال در همین سال هم ۱۲هزار و ۹۹۸ مورد بوده است. این روند افزایشی نشان می‌دهد که تغییرات اجتماعی و تمایل به حضور زنان در جامعه و بهادادن به این حضور، اثر چندانی در اجبار به ازدواج زودهنگام دختران یا کاهش تمایل به ازدواج زودهنگام با دلایل مختلف نداشته است.

واقعیت این است که این دختران که خیلی زود تبدیل به زن خانواده، همسر یا حتی زنی مطلقه و بیوه می‌شوند، پس از ازدواج بسیاری از حمایت‌های خانواده خود را دیگر ندارند و مدت‌هاست که این زنان به‌عنوان یکی از گروه‌های پرآسیب اجتماعی مورد بررسی و حمایت هستند. در آخرین سرشماری کشور که در سال ۹۵ صورت گرفته است، از گزینه‌های «زن، اظهارنشده وضع زناشویی»، «زن بی‌همسر بر اثر طلاق»، «زن بی‌همسر بر اثر فوت» و «زن دارای همسر» استفاده کرده و نکته قابل‌توجه دیگر این است که در سرشماری رسمی کشورمان دختران ۱۰ سال و بالاتر را در یک گروه کامل بیش از ۳۲ میلیونی قرار داده‌اند.

به عبارتی از نگاه آمار خشک مرکز آمار ایران هم زن با همه مشخصات کاربردی آن از ۱۰ سال به بعد تعریف می‌شود. براساس آمار سرشماری سال ۹۵ در این سال بیش از دو میلیون و ۷۷۶هزار دختر ۱۰ تا ۱۴ سال داشته‌ایم که ۳۷هزار و ۴۴۸ نفر از این تعداد در سال ۹۵ به‌عنوان «حداقل یک‌بار ازدواج‌کرده» ثبت شده‌اند. از این تعداد ۳۶هزار و ۴۲۲ مورد در هنگام سرشماری سال ۹۵ همسر داشته‌اند، ۲۲۶ مورد بدون همسر به دلیل فوت همسر، ۵۹۸ مورد بدون همسر به دلیل طلاق و ۲۰۲ مورد بدون همسر به دلایل اظهارنشده بوده‌اند.

به گزارش «شرق»، براساس ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی عقد نکاح دختر قبل از رسیدن به ۱۳ سال تمام شمسی و پسر قبل از رسیدن به ۱۵ سال تمام شمسی منوط به اذن ولی به شرط مصلحت با تشخیص دادگاه صالحه است اما سؤال اینجاست که از آمار فوق ارائه شده در چند دهه اخیر تا همین امروز چه تعداد از این ازدواج‌های کودکان دختر و پسر با رعایت این قاعده و اذن یا حتی به صورت قانونی و ثبت‌شده صورت می‌گیرد؟ و مگر غیر از این است که بسیاری از این کودکان پس از ازدواج تا سال‌ها بعد ازدواجشان ثبت محضری ندارد؟ و خوب است سازمان ثبت احوال جدای از ۱۰ روز مهلت ثبت رویداد حیاتی بالاخره زمانی را هم برای ثبت این رویداد مهم در زندگی افراد بگذارد تا مشخص شود چه تعداد از کودکان در کودکی وارد زندگی جدی بزرگ‌سالی می‌شوند؟

نبود چنین آمارهای واضحی از وجود چنین پدیده نگران‌کننده‌ای است که جامعه را یکباره با موج نگران‌کننده‌ای از کودک‌بیوه‌ها، خشونت‌های خانگی و همسرآزاری، فرار از خانه و ظهور زنان بدون سرپرست و بدسرپرست و زنان کارتن‌خواب از شهرستان‌های مختلف در شهرهای بزرگ، خودسوزی و خودکشی و انحرافات اجتماعی و در نهایت افزایش قابل توجه طلاق مواجه می‌کند.

ادامه در صفحه ۱۷

تهران‌شهر

کلکسیون زشتی‌ها

علیرضا زمانی

● در میان محله‌های ریز و درشت تهران، دروازه‌غار و محله‌های اطرافش از جمله صابون‌پزخانه و باغ فردوس را به کلکسیونی از آسیب‌های اجتماعی تهران مدرن می‌شناسیم. هرچند هنوز رد پایی از ساکنان قدیمی محله در کوچه‌پس‌کوچه‌های ناموزون این محله‌های پرخاطره یافت می‌شود، این محله سال‌هاست در قرق کارگران مهاجری که مهم‌ترین تجمع زیستشان، اتاق‌های پرتعداد خانه‌های فرسوده محله شده، هر اتاق مأمن دو، سه کارگر هم‌زبان هم‌نژادی است که در سودای سراب پایتخت و در نبود شغل و امکانات توسعه پایدار پا در راه ناکجاآباد تهران نهاده و بازار و واگن‌های مترو و سر چهارراه‌های بی‌شمار تهران، به محل درآمدزایی آنها بدل شده است. کارگرانی که با دست‌فروشی، اجناس بنجول چشم‌بادامی‌های سرزمین اژدها را بر تهرانی‌های چشم‌درشت آریایی غالب می‌کنند و بر قدرت اقتصادی چینی‌ها می‌افزایند! اعتیاد، روسپیگری، کودکان کار، نزاع، دوره‌گردی و دست‌فروشی بخشی از ده‌ها آسیب این محله نزار تهران بوده و سالیان سال است که سمن‌ها و ان‌جی‌اوها و طرح‌های کوچک و بزرگ مدیران این شهر نتوانسته حیات طبیعی را به این محله بازگرداند و این امر شاید ازآن‌رو است که ریشه‌های تاریخی این آسیب‌ها از زمان ناصرالدین‌شاه و پهلوی‌ها در خاک این محله کاشته شده و در ۱۵۰ سال بارور شده است. هم‌زمان با ساخت حصار ناصری تهران و آغاز توسعه آن، بحث جنوب و شمال شهری آغاز شده و دروازه‌غار به نماد جنوب شهر تبدیل شد. این محله که در ابتدا به «تابع بازار» شناخته می‌شد، از همان ابتدا نقش پشتیبانی از بازار را عهده‌دار بود و تعداد زیادی از ساکنانش، کارگران بازار و از طوافان و دوره‌گردانی بودند که اجناس مختلف بازار و بازار تره‌بار را دم در خانه به دست مشتری می‌رساندند و به نوعی کار وانت‌بارهای امروز را در سطحی گسترده‌تر انجام می‌دادند. کنت دومونت فرت، رئیس نظمیه آن روزگار ایران که از اهالی اتریش بود، طرح جمع‌آوری روسپی‌های تهران و ایجاد مرکزی برای فعالیت و نگهداری آنها ارائه کرد؛ اما با مخالفت‌های زیادی روبه‌رو شد. در دوره پهلوی هم گودهای کوره‌های آجرپزی گذشته که اطراف میدان دروازه‌غار باقی بودند، محل سکونت کارگران و مهاجران بی‌بضاعتی شد که خود و خانواده‌هایشان در آلونک‌های دست‌ساز محقر، دل به این خوش داشتند که تهرانی خطابشان خواهند کرد! قهوه‌خانه‌های شعبان و فتحعلی و... محله نیز محل توزیع و خریدوفروش مواد افیونی در سطح گسترده بود. رمضون‌یخی‌ها و اصغر مامانی‌ها و حاج‌قدم‌ها هم که هرکدام نوچه‌هایی فراوان دم‌پر خود را داشتند، گاه‌وبی‌گاه این محله را جولانگاه تسویه‌حساب‌های شخصی خود قرار می‌دادند. ۱۵۰ سال زمان کمی نبود تا تخم آسیب‌های اجتماعی در محله‌ای که خانواده‌های آبرومندی مانند حاج‌هرندی‌ها و آقانورها صفای دیگری به آن داده بودند، رشد کند. ازاین‌رو هرگاه عزم آن بود تا با همکاری اهالی محله و منطقه و شهر، دروازه‌غار به آغوش گرم تهران بازگردد، باید به خاطر داشت درخت تناور آسیب‌های اجتماعی این محله یک‌ساله قد نکشیده‌اند که با طرح‌های کوتاه‌مدت شهری خشک شوند، خشک‌کردنی که به زمانی فراتر از مدیریت‌های چهارساله نیازمند خواهد بود!

جدول ۲۸۹۸ ■ طراح: بیژن گورانی

افقی:

۱- موزه‌ای در کاخ سعدآباد تهران ۲- محافظ گل- بزرگ ایل و طایفه- ستایش‌شده ۳- کارآگاه معروف داستان‌های آگاتا کریستی- از پیامبران الهی- مخفف بدتر ۴- کلید خودرو- شهرهای عرب- نمایش غم‌انگیز و خنده‌دار از رویدادهای زندگی ۵- فرزند نوه- غذایی از گوشت ران گوساله ۶- می‌آورند و باقلا بار می‌کنند!- هیکل- خوشایند ۷- جانشین غسل و وضو در مواقع ناچاری- علامت تأیید پای نامه- واحد نظامی ۸- نسبت دو زن با یک شوهر- درک‌کردن- علمای روحانی روی دوش می‌اندازند ۹- خودستایی- شاه ساسانی و نوه اردشیر بابکان- درس‌ها ۱۰- حج بر او واجب است- امانتی- نیم‌صدای درازگوش ۱۱- در بازار بورس معامله می‌شود- صمیمی و بی‌ریا ۱۲- قلمرو- دژخیم- نامه بلند ۱۳- اندام پرواز- نوعی فرش بدون پرز - دوتا صد ۱۴- کیسه پول قدیمی- کتاب مشهور شیخ بهایی- دسته و گروه ۱۵- کنایه از انجام‌دادن کار بیهوده است.

عمودی:

۱- برادر عرب- آتش گرفته- بازیچه ۲- کلاه مردانه قدیمی- ساقه خوراکی ترش و شیرین- مجموعه شعری از زنده‌یاد مهرداد اوستا ۳- ستاره ثریا- دوستی- چلیپا ۴- پدر مردگان- علت آن تحریک مخاط حفره بینی است- گوشت آذری ۵- جاسوس- پرستار کودک- از مناطق حفاظت‌شده بندرعباس ۶- دستگاهی برای پخش صدا- دیوار- زودرس ۷- الفبای گوش‌نواز- فصل بهار- نامی دخترانه ۸- ترسناک- فعلی که بر زمان حال یا آینده دلالت می‌کند- شب پیش رو ۹- دستگاهی برای خشک‌کردن موی سر- اصطلاحی در فوتبال- حشره‌ای خونخوار ۱۰- بهشت ارم را بنا نهاد- ستون چوبی یا فلزی- آب‌چرخ کن! ۱۱- زیاده خواهی- عروس آذری- کنایه از مهارت و قدرت است ۱۲- رطوبت- واحد پول ویتنام- سراینده آیینه اسکندری ۱۳- چاره اندیشی- سراینده- رفیق راه ۱۴- ایالتی در آمریکا- چشمه- طراحی مقدماتی ۱۵- بی‌بهرگی- رموز- از موجودات قرآنی.

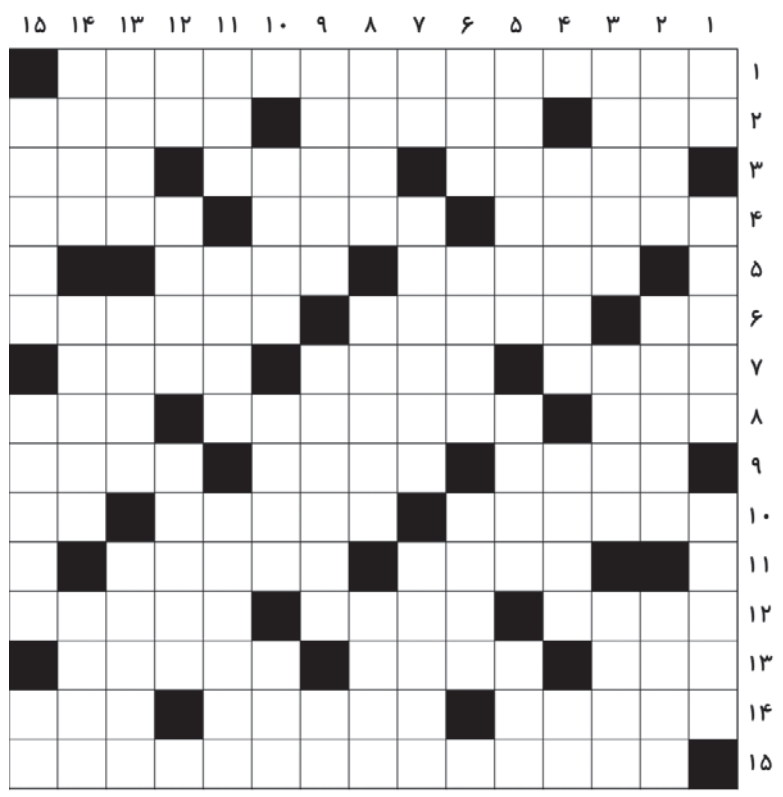

حل سودوکو سخت

۷	۹	۴	۳	۲	۸	۵	۱	۶
۲	۵	۳	۶	۴	۱	۹	۷	۸
۶	۸	۱	۵	۷	۹	۳	۴	۲
۳	۲	۷	۸	۱	۶	۴	۹	۵
۹	۱	۵	۲	۳	۴	۶	۸	۷
۸	۴	۶	۷	۹	۵	۱	۲	۳
۵	۳	۹	۱	۸	۲	۷	۶	۴
۱	۷	۲	۴	۶	۳	۸	۵	۹
۴	۶	۸	۹	۵	۷	۲	۳	۱

حل سودوکو ۱۸۹۳

۵	۹	۶	۸	۲	۳	۴	۷	۱
۲	۳	۷	۱	۴	۵	۹	۸	۶
۱	۴	۸	۶	۷	۹	۳	۲	۵
۴	۸	۱	۳	۵	۲	۶	۹	۷
۹	۶	۵	۷	۸	۴	۲	۱	۳
۳	۷	۲	۹	۶	۱	۵	۴	۸
۶	۲	۴	۵	۱	۷	۸	۳	۹
۸	۱	۳	۴	۹	۶	۷	۵	۲
۷	۵	۹	۲	۳	۸	۱	۶	۴

جدول ۲۸۹۷

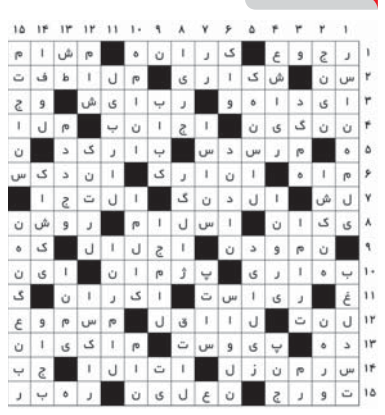

سودوکو سخت ۱۸۹۴

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

۳		۲	۶				۷	۹
۶		۴	۱				۳	
						۵	۶	
۸					۴			۲
۴		۳					۱	
			۸	۷	۱			
	۶				۲	۹		
۲		۹	۵	۱				
		۸	۷		۳			

سودوکو ۱۸۹۴

سودوکو

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

	۱	۵		۲			۸	
۸	۲	۶			۷		۹	
۴			۹		۸			۵
۶			۲				۴	
۳	۹		۵	۷	۶			
			۴		۳	۹	۵	۶
	۸				۹			۱
		۳	۸	۶	۲	۵		۹
۷			۱				۳	